بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد شبیری 5 آذر 1396.

عرض شد که احکام مختص به عالمین به آن احکام هستند. یعنی فعلیت احکام فقط در حق کسانی هست که اگر حکم صادر شود اگر شارع جعلی داشته باشد به آن عالم می شوند. خب صحبت سر این بود که این عرضی که ما داریم وجهش چیست. ما عرض کردیم که وجه این کلام این است که حکم برای تحریک عبد هست تحریک مکلّف هست و شخصی که عالم به حکم نیست حالا یا جاهل مرکّب است یا غافل محض است این نمی تواند به وسیله حکم تحریک شود. و همچنین کسی که شاک هست با توجه به اینکه حکم ظاهری بر ترخیص وجود دارد این حکم ظاهری به ترخیص باعث می شود که محرکیت حکم واقعی نسبت به مکلّف از بین رود. خب اینجا اشاره کردیم که کسانی که قائل به اشتراک احکام بین عالم و جاهل هستند یک سری نکاتی را متعرّض می شوند اولا می گویند اختصاص احکام عالمین مشکل ثبوتی دارد ثانیا یک سری مشکلات اثباتی مطرح می کنند. در مقام مشکل ثبوتی عرض کردیم که عمده مشکل ثبوتی ای که مطرح شده است مشکل دور هست ولو دور در افق مکلّف که عرض کردیم نه این دور صحیح نیست آن چیزی که فعلیت تکلیف بر او متوقّف است قضیه شرطیه است اینکه لو اگر شارع حکمی صادر کرد شخص به آن عالم می شود. اما آن چیزی که متوقّف بر حکم شارع است علم فعلی است نه علم تعلیقی و تقدیری. تنها نتیجه ای که از این بیان گرفته می شود این است که علم فعلی متوقف بر علم تعلیقی و شرطی است و این مشکلی نیست. خب به تناسب این نکته را می خواستم اشاره کنم که این عرض ما غیر از بحثی هست که شهید صدر مطرح می کند در مورد اینکه علم به جعل در موضوع مجعول اخذ شده است. آن یک بیان دیگر است این یک بیان دیگر است و به هم ارتباطی ندارند. شهید صدر در بحث اختصاص احکام به عالمین این مطلب را متعرض می شود می گوید که ممکن است علم به یک مرتبه حکم در موضوع مرتبه حکم دیگر اخذ شده باشد. بعد توضیح می دهند که حکم مراتبی دارد. یک مرتبه اش مرتبه جعل است. جعل یعنی قضیه شرطیه. مفاد قضیه شرطیه. اینکه شارع مقدس وقتی می گوید من کان مستطیعا وجب علیه الحج، وقتی این اعتبار تحقق پیدا می کند الآن در عالم اعتبار یک قضیه شرطیه ای تحقق دارد آن این است که من کان مستطیعا وجب علیک الحج. این قضیه شرطیه قضیه ای هست که ولو مستطیع هم تحقق خارجی نداشته باشد تحقق دارد. تا زمانی که این حکم نسخ نشده باشد، من کان مستطیعا وجب علیه الحج صدق می کند. چه شخص خارجا مستطیع باشد چه نباشد. خب حالا شارع ممکن است بگوید که فعلیت حکم متوقف هست بر اینکه شخص علم به این قضیه شرطیه داشته باشد. کسی که علم به این قضیه شرطیه دارد حکم در حقش فعلی می شود. خب این مانعی ندارد. ولی این بیان غیر از عرائض ما است. ببینید اگر کسی یقین دارد مستطیع نیست ولی واقعا در متن واقع مستطیع است. علم هم دارد به اینکه هر کسی مستطیع باشد حج بر او واجب است. علم به این قضیه شرطیه دارد. طبق بیان شهید صدر حکم در حق این شخص فعلی است یعنی اگر علم به جعل هم در موضوع مجعول اخذ شود این شخص حکم در حقش فعلی است. چون واقعا استطاعت را دارد. علم به اینکه این قضیه شرطیه را شارع جعل کرده است این علم هم وجود دارد. بنابراین این حکم در حقش فعلی است. ولی عرض ما این است که این حکم در حقش فعلی نیست. چون شخصی که لو به خاطر جهل مرکب خیال می کند این حکم برایش موضوع ندارد این حکم در حق او باعثیت ندارد. باعثیت حکم در حقی هست که نسبت به تحقق موضوعش هم علم داشته باشد. تحقق کبری به تنهایی باعث نمی شود که من را تحریک کند. من می دانم که خداوند بر مسطیع حج را واجب کرده است ولی خود را مستطیع نمی دانم. من که تحریک نمی شوم. تحریک مال کسی است که علم به کبری و علم به صغری داشته باشد. این که شهید صدر اینجا مطرح می فرماید آن این است که علم به کبری در موضوع مجعول اخذ شده باشد. خب آن یک بیان است ما بخواهیم بگوییم هم علم به کبری و هم علم به صغری یعنی علم به فعلیت حکم در موضوع فعلیت حکم اخذ شده باشد. بنابراین مشکل اساسی این است و ما این را می خواهیم حل کنیم. اینکه ما می گوییم علم به فعلیت حکم در موضوع فعیت حکم اخذ شده است علم تعلیقی در موضوع فعلیت اخذ شده است.

سؤال:

پاسخ: نه این نکته را هم عرض کنم آن بیانی که شهید صدر دارد یک بیانی طبق قاعده ای نیست. شارع مقدس ممکن است یک موقعی مصلحت این طوری اقتضا کند این طوری حکم جعل کند. ایشان نمی خواهد مشکلی را حل کنند با این کار. می خواهند بگویند که ممکن است که شارع مقدس فعلیت حکمش متوقف بر علم به کبری باشد. خب بله درست است. ما بحث ما این است که می خواهیم بگوییم ما نکته ای که می خواهیم مطرح کنیم این است که فعلیت اصلا از مقام تحریک انتزاع می شود فعلیت یعنی محرکیّت حکم و باعثیت و زاجریت. در باعثیت و زاجریت علم به حکم فعلی شرط است و طبق قاعده هم هست اصلا نکته اش همین است. شهید صدر این را می گوید که باید دلیل اقتضا کند. ایشان اگر دلیل نداشته باشد علم به جعل را هم در موضوع مجعول اخذ نمی کند. می گوید که امکان پذیر است. امکان ثبوتی را مطرح می کند اثباتا هم خلاف اصل است. چون تغییر اطلاق ادله است. ما می خواهیم بگوییم که نه با توجه به اینکه اصلا جوهره حکم اصلا حکم یعنی تحریک خود همین محرکیت اقتضا می کند که اثباتا هم در موضوع دلیل اخذ شده باشد یعنی به منزله قرینه محفوف به کلام است. آن چیزی که به منزله قرینه محفوف به کلام است بیانی که ما می خواهیم بگوییم علم به حکم فعلی است. چون آن که محرکیت دارد علم به حکم فعلی است و اصلا این است که مشکل ساز است که اگر بخواهیم مشکل دور و امثال اینها در مورد این است. و الا علم به جعل در موضوع مجعول اخذ شده باشد هیچ گونه دور نیست خیلی هم رند و پوست کنده است. اگر ممکن است شخصی از ناحیه های دیگر ممکن است کسی قبول داشته باشد یا نباشد ولی مشکل دور و اینها پیداست که در آن نیست. پس بنابراین بیان شهید صدر غیر از این عرضی هست که ما از حاج آقا نقل می کردیم و عرض می کنیم. پس بنابراین این یک مطلب که ثبوتا مشکلی ندارد. خب اما اثباتا چند تا مشکل ممکن است شما مطرح کنید. یک مشکل اول اینکه دلیل اثباتی این مطلب چیست. به هر حال اطلاقات ادله نافی این احتمال است. خب پاسخش را دادیم که در واقع با توجه به اینکه حکم برای باعثیت و زاجریت هست و بدون علم به حکم این باعثیت و زاجریت معنا ندارد خود همین دلیل اثباتی هست بر تحقیق. یک اشکال دیگری مطرح هست و آن این است که اجماع بر خلاف این مطلب است. اجماع امامیه بر این هست که احکام مشترک بین عالم و جاهل هستند. این هم یک اشکال. اشکال سوم این است که روایات متزافر بر اشتراک احکام بین عالم و جاهل هست. خب در مورد اجماع عرض کردیم ظاهرا اجماع ناظر به این بحث هست که خب شیعه خودشان را جزء مخطئه می دانند و قول به تصویب را ناصحیح می دانند. بنابراین این اجماع ولو صریحا کلمات علما نیامده است ولی کأنه از آن اجماعاتی هست که آدم می تواند از لا به لای فرمایشات اقایان اقتناص کند و آن را به دست بیاورد. ولی خب بریم ببینیم اصلا ان بحث تخطئه و تصویبی که آقایان مطرح کرده اند آیا به این شکلی که آقایان مطرح کرده اند در کلمات قوم مطرح شده است یا مدل بحثی متفاوت است. حاج اقا این مطلب را اشاره می فرمودند که از بحث شیخ طوسی در عده استفاده می شود که اصلا محطّ بحث در تخطئه و تصویب چیزی است غیر از این بحثی که آقایان مطرح می کنند. خب من این بحث تخطئه و تصویب را آورده ام. بحث تخطئه و تصویب در بحث الکلام فی الاجتهاد در عده وارد شده است. حالا من یک مروری بر این بحث می کنم بعضی از تکه هایش را هم می خوانم. مرحوم

سؤال:

پاسخ: اگر دمی نباشد که چیز نیست که. نه نمی گیرد. بحث ما همین است که می خواهیم برای اثبات همین مبنا. ولو در دلیل وجودو ندارد ولی آن

سؤال:

پاسخ: انشاء چیزی نیست جز جعل جمله شرطیه. این جمله شرطیه می گوید کسی که این کر را انجام کند این عمل برایش حرام است. اصلا انشاء یعنی این جمله شرطیه. نه جزاء. جزاء که دیگر انشاء نیست. انشاء چیزی است که با جعل من ایجاد می شود. جزاء که الان ایجاد نمی شود جزاء بستگی دارد به تحقق شرط. انشاء که نمی تواند آن باشد. انشاء چیزی است که با فعل من باید ایجاد شود.

سؤال:

پاسخ: نه اینها اشتراک در فعلیت می خواهند استفاده کنند. ادعای اینها این است دیگر. به خاطر همین دارند تخطئه می کنند دیگر.

سؤال:

پاسخ: بله بله اینها این جور می خواهند بگویند. آهان همین را خیلی نمی فهمیم که اصلا این فعلیت چه چیزی است. این فعلیت یعنی چه. حکم فعلی است حکم یعنی باید باعثیت و زاجریت داشته باشد. حکمی که هیچگونه باعثیت و زاجریت ندارد فعلی است یعنی چه؟ بله اگر کم را شما یک اعتبار یک چیز وضعی تصوّر کنید خب اشکال ندارد. شما شخصی که به اصطلاح جاهل هم باشد اگر یک شیئی را بشکند ضامنش است. ضمان یک حکم وضعی است. جاهل باشد عالم باشد ضمان است. احکام وضعیه متوقف بر علم نیست در مورد جاهل هم هست. احکام وضعیه درست است ولی حکم تکلیفی غیر از حکم وضعی است. بحث ما این است که اصلا این بیان را نمی فهمیم.

و ما این را هم به طور کلی در جمع بین حکم ظاهری و واقعی هم عرض کردیم که در هیچ راه حلی جمع بین حکم ظاهری و واقعی ندارد الا رفع ید از فعلیت حکم واقعی. با وجود فعلیت حکم واقعی جعل حکم ظاهری محال است. این لبّ حرف ما در این بحث ها هست که حالا بر می گردم روی این حالا چون اشاره کردید عرض کردم رویش مفصل تر عرض می کنم. نکته اصلی بحث ما روی همین یک تکه هم هست که جمع بین حکم ظاهری و واقعی بدون رفع ید از فعلیت حکم واقعی امکان پذیر نیست. مرحوم آخوند هم در واقع این مطلب را پذیرفته است ولی یک چیزهای خاصی گاهی اوقات در جمع بین حکم ظاهری و واقعی در مورد امارات و اینها اضافه کرده است که آنها خیلی در این بحث نقش ندارد و بهتر بود که آنها را ایشان نمی آورد و حالا بعدا در موردش عرض می کنم. خب بحث سر این بود که حالا این تخطئه و تصویبی که در کلمات آقایان مطرح است در اصولی ها می گویند شیعه مخطّئه هست و معمول اهل تسنن مصوّبه هستند، این اصلا بحثشان چیست و امثال اینها. مرحوم شیخ طوسی در عدّه یک فصلی را دنبال می کنند الباب الهادی عشر الکلام فی الاجتهاد. در کلام فی الاجتهاد اول بحثی که طرح می کنند همین بحث تخطئه و تصویب است. ایشان می فرمایند که حالا من از اول بعضی عبارت های ایشان را می خوانم

«اعلم‏ أنّ‏ كلّ‏ أمر لا يجوز تغييره عما هو عليه من وجوب إلى حظر أو من حسن إلى قبح، فلا خلاف بين أهل العلم المحصّلين أنّ الاجتهاد في ذلك لا يختلف و أنّ الحقّ في واحد و أنّ من خالفه ضال فاسق، و ربمّا كان كافراً و ذلك نحو القول بأنّ العالم قديم أو محدث،

ایشان می گوید که یک سری امور هست امور اعتقادات است. امور واقعی هست. نه اعتباریات و چیزهایی که تابع مصالح و مفاسد هستند. این امور واقعی هیچ وقت از وجوب به حذر تبدیل نمی شوند. اگر حسن هستند همیشه حسن هستند و اگر قبیح هستند همیشه قبیح هستند. اینها اجتهادی که در این زمینه هست اینجا لا یتخلف. و اختلافی نیست که حق فی واحد هست و تنها یک اجتهاد اجتهاد درست هست. و کسی که مخالف این اجتهاد داشته باشد ضالّ فاسق هست. و ربّما کان کافرا. این ضال فاسق را داشته باشید من بعد بر می گردم و دوباره رویش تکیه می کنم. پس در اصول اعتقادات بحث تخطئه و تصویب نیست. همه جزء مخطئه هستند. خب

و انما قالوا ذلک

بعد مثال هایی می زند

لأنّ هذه الأشياء لا يصحّ تغييرها في‏ نفسها، و لا خروجها عن صفتها الّتي هي عليها، أ لا ترى أنّ العالم إذا ثبت أنّه محدث، فاعتقاد من اعتقد أنّه قديم لا يكون إلّا جهلا، و الجهل لا يكون إلّا قبيحا.

کسی اعتقاد خلاف داشته باشد یک کار قبیح کرده است این اعتقاد قبیح است. این را داشته باشید که حرف ایشان چه هست بعد مثال هایی را مطرح می کند و می گوید

و حكي عن قوم شذّاذ لا يعتد بأقوالهم أنّهم قالوا: إنّ كلّ مجتهد فيها مصيب

می گوید آنها آدم های در اصول عقاید و اینها قائل به مصیب بودند آنها بیخود می گویند. آن هیچ

و قولهم باطل بما قلناه.

و أمّا ما يصحّ تغييره في نفسه، و خروجه من الحسن إلى القبح، و من الحظر إلى الإباحة، فلا خلاف بين أهل العلم أنّه كان يجوز أن تختلف المصلحة في ذلك فيما تكون حسنا من زيد يكون قبيحا من عمرو،

فیما باید فما یکون باید باشد مثلا.

فلا خلاف بين أهل العلم أنّه كان يجوز أن تختلف المصلحة في ذلك فما یكون حسنا من زيد يكون قبيحا من عمرو، و ما يقبح من زيد في حال بعينها يحسن منه في حالة أخرى،

باید عبارت درستش این طوری باشد.

و يختلف ذلك بحسب اختلاف أحوالهم و بحسب اجتهادهم.

و إنّما قالوا ذلك:

ایشان می گوید که در بحث امور اعتباری که ممکن است یک شیئی حسن و قبیح باشد اینکه ثبوتا ممکن است یک شیئی برای زید حسن باشد و برای عمرو قبیح باشد اینها بحثی نیست. اشکال ثبوتی وجود ندارد. عقلا ممکن است افراد احکامشان فرق داشته باشد. یک حکم در حق زید حسن با شد در حق عمرو قبیح باشد. بستگی دارد مصلحت چه اقتضا کند. عقلا جایز است اختلاف مکلفین در احکامی که متوجه آنها هست

إلّا أنّ مع تجويز ذلك في العقل هل ثبت ذلك في الشّرع أم لا؟

بحث بحث این است که شرعا این اختلاف ثابت شده است یا خیر.

فقد اختلف العلماء في ذلك‏:

فذهب أكثر المتكلّمين و الفقهاء إلى أنّ كلّ مجتهد مصيب في اجتهاده و في‏ الحکم

هم در اجتهادی که مجتهد می کند مصیب هست و هم حکم قضائی ای که صادر میکند در آن هم مصیب هست

و هو مذهب أبي

حالا این مصیب هست را باید داشته باشید تا ببینیم بعدا چه می خواهد بگوید. از مجموع عبارت های ایشان استفاده می شود مصیب است یعنی مطابق حکم شرعی است ولو حکم ظاهری. ایشان می گوید بر طبق اجتهاد افراد حکم ظاهری وجود دارد. بحث این که حکم ظاهری مطابق حکم واقعی هست یا نیست اصلا بحثش این نیست. بحث این است که آیا شارع مقدّس بر طبق احکام مجتهدین حکم ظاهری دارد یا خیر. حکم ظاهری شرعی. ادامه بحث هایش را هم حالا می خوانم کاملا مشخص است

و هو مذهب أبي عليّ و أبي هاشم‏

ابو علی و ابی هاشم پدر و پسر هستند جبّاعیان به آنها می گویند. ابی علی جبّاعی پدر ابی هاشم پسرش هست.

و أبي الحسن‏[[1]](#footnote-1)، و أكثر المتكلّمين، و إليه ذهب أبو حنيفة و أصحابه فيما حكاه أبو الحسن‏[[2]](#footnote-2) عنهم، و قد حكى غيره من العلماء عن أبي حنيفة خلافه‏[[3]](#footnote-3).

بعد می گوید

و ذهب الأصمّ، و بشر المريسي إلى أنّ الحقّ في واحد من ذلك و هو ما يقولون به، و إنّ ما عداه خطأ، حتّى قال الأصمّ: إنّ حكم الحاكم ينقض به، و يقولون: إنّ المخطئ غير معذور في ذلك،

ببینید ایشان می گوید که شارع مقدّس حکم ظاهری فقط بر طبق یکی از آنها کرده است آن یکی حکم ظاهری ندارد و اشخاص هم معذور نیستند بر خلاف آنها که می گویند حکم ظاهری بر طبقش هست و اشخاص هم معذور هستند.

و يقولون: إنّ المخطئ غير معذور في ذلك، إلّا أن يكون خطؤه صغيرا، و أنّ سبيل ذلك سبيل الخطأ في أصول الدّيانات‏

حالا بعضی از عبارت هایش را نمی دانم که درست است یا غلط است. الا انه یکون خطؤه صغیرا عبارت چطوری است می خواهد بگوید که مخطأ هست ولی گناه صغیره حساب می شود نه گناه کبیره. باید یک همچین چیزی مراد باشد. حالا این عبارت ها را متأسفانه این چاپ عدّه خیلی چاپ پر غلطی است.

 و ذهب أهل الظّاهر فيما عدا القياس من الاستدلال و غيره إلى أنّ الحقّ من ذلك في واحد

اهل ظاهر می گویند که جایی که قیاس باشد فی ما عدا القیاس من الاستدلال و غیره الا انّ الحقّ من ذلک فی واحدٍ. فی ما عدا القیاس یعنی چه؟ حالا بماند

 و أمّا الشّافعي فانّ كلامه مختلف في كتبه:

فربّما قال: إنّ الحقّ في واحد، و عليه دليل قائم، و إنّ ما عداه خطأ.

و ربّما مرّ في كلامه أنّه مجتهد قد أدّى ما كلّف.

ایشان می گوید که نظر ایشان در بعضی جاها گفته است که انّ الحق فی واحدٍ و علیه دلیلٌ قائم و انّ ما عداه خطأ. خب و ربّما مرّ فی کلامه انّه مجتهد قد أدّی ما کلّف. این را مخالف آن قرار می دهد. می گوید فلانی متهد است ولی وظیفه اش عمل کرده است. کأنه این غیر از آن است. مطلب اول این بوده است که یک وظیفه بیشتر ندارد ممکن است به این وظیفه اش عمل کرده باشد ممکن است عمل نکرده باشد. ولی می گوید که بعضی وقت ها یک عبارتی دارد منافات با او دارد. و ربّما مرّ فی کلامه أنّه مجتهد قد أدّی ما کلّف. که این کأنه لازمه اش این است که

سؤال:

پاسخ: همان را می گویم. این که معارض شده است به خاطر این است که مراد از حق فی واحد حکم واقعی مراد نیست. حق ی واوحدٍ یعنی حکم ظاهری هم یکی است. فقط یکی از اینها حکمی هست که شارع من را به آن مکلّف کرده است. در حالیکه بعضی وقت ها می گوید که نه مجتهد های مختلف این به وظیفه خودش عمل کرده است < ان همب ه وظیفه خودش عمل کرده است. پس مراد از وحدت و تعدد، وحدت و تعدد وظیفه ای که از طرف شارع متوجه من هست. به حکم واقعی اصلا کار ندارد

 و ربّما يقول: إنّه قد أخطأ خطأ موضوعا عنه‏

گاهی اوقات می گوید ببینید سه تا بحث را ایشان مطرح کرده است. یک بحث این است که آیا حق واحد است یا واحد نیست. یعنی آیا شارع مقدس یک حکم در حق همه مجتهد ها دارد ولو حکم ظاهری. یک بحث این است که نه، با افراد مختلف است. بعضی ها این حکم دارد بعضی ها آن حکم د ارد. یک مرحله سوم این است که ممکن است بگوییم یک حکم ظاهری دارد ولی در مورد کسی که بر خلاف حکم ظاهری عمل کرده باشد شارع عفو کرده است. پس عفو را مطرح می کند. هیچ یک از این مراتب بحث ربطی به بحثی که آقایان در تخطئه و تصویب می کنند ندارد. این است که این سه تا کلام را کأنه سه تا کلام مخالف می گیرد این معنایش این است که موضوع تخطئه و تصویب را حکم واقعی نگرفته است. موضوعو تخطئه و تصویب گرفته است آیا حکم ظاهری در حق همه مجتهد ها اصلا هست؟ اصلا ظاهری و واقعی را ایشان از هم دیگر تفکیک نکرده است.

سؤال:

پاسخ: نه نه اصلا حکن نکرده است. محذوریت یک مرحله دیگر است. اصلا حکم نکرده است. یک مرحله این است که یکی از این احکام فقط حکم است. ببینید فرض کنید یک مجتهد می گوید که نماز جمعه واجب است. یک مجتهد می گوید که نماز جمعه حرام است. یک قول این استکه بگوییم یکی از اینها حکم شارع است. یک بیان دیگر این است که هر دو حکم شارع است. یک بیان این است که یکی از اینها حکم شارع است ولی آن که آن یکی را انتخاب کرده است معذور است.

سؤال:

پاسخ: آره آره اینها می خواهند بگویند که معذور نیست. حالا اینها چیز هست.

فمنهم من يقول: إنّ الحقّ في واحد من ذلك، و أنّ عليه دليلا و إن لم يقطع على الوصول إليه، و إنّ ما عداه خطأ، لكنّ الدّليل على الصّواب من القولين لمّا غمض و لم يظهر، كان المخطئ معذورا.

که این عبارت ها را آورده است. حالا عبارت هایی آورده است بعضی اقوال دیگر هم آورده است حالا من آنها را کار ندارم. بعد می گوید

و الّذي أذهب إليه و هو مذهب جميع شيوخنا المتكلّمين، المتقدّمين‏ و المتأخّرين، و هو الّذي اختاره سيدنا المرتضى‏

اولا بحثی را که مطرح می کند به همه اصحاب امامیه نسبت نمی دهد و مذهب جمیع شیوخنا المتکلمین، المتقدمین و المتأخرین، بحث کلامی هست نسبت به کسانی که در این بحث های کلامی نیستند اصلا این موضوعات را مطرح نمی کنند که ایشان بخواهد از آنها مطلبی نقل کند

قدس اللَّه روحه، و إليه كان يذهب شيخنا أبو عبد اللَّه رحمه اللَّه:

یعنی مرحوم شیخ مفید.

«أنّ الحقّ واحد و أنّ عليه دليلا، من خالفه كان مخطئا فاسقا».

محذور هم نیست. بعد ایشان توضیح می دهد می گوید

و اعلم أنّ الأصل في هذه المسألة القول بالقياس و العمل بأخبار الآحاد،

علت این بحث این است که سنّی ها قائل به قیاس هستند قائل به عمل به خبر واحد هستند. خبر واحد که خودشان نقل می کنند و این دو تا را قول به قیاس و عمل به خبر واحد را شارع اجازه نداده است. چون اجازه نداده است پس کسانی که به آنها عمل می کنند مخطأ هستند. مخطأ هستند یعنی طبق وظیفه شان عمل نکرده اند. فاسق هم هستند.

لأنّ ما طريقه التّواتر و ظواهر القرآن، فلا خلاف بين أهل العلم أنّ الحقّ فيما هو معلوم من ذلك،

یک نکته ای حالا در پرانتز اینجا بگویم. مرحوم شیخ طوسی از عبارت های مختلفش استفاده می شود که ظواهر قرآن را قطعی می داند نه ظنّی. در پرانتزی هست که داشته باشید خیلی به بحث ما مربوط نیست. ایشان می گوید که تواتر و ظواهر قرآن فلا خلاف بين أهل العلم أنّ الحقّ فيما هو معلوم من ذلك، بنابراین بحث ما در مورد قول به قیاس و عمل به خبر واحد است. و الا تواتر و ظواهر قرآن که بحثش روشن است

و إنّما اختلف القائلون بهذين الأصلين فيما ذكرناه،

ما چون سابق گفتیم که عمل به قیاس و خبر واحد باطل است نتیجه اش این است که کسی که به اینها عمل می کند خب مخطأ است دیگر. ببینید اصلا استدلال چیست

و قد دللنا على بطلان العمل بالقياس‏[[4]](#footnote-4)، و خبر الواحد الّذي يختصّ المخالف بروايته‏[[5]](#footnote-5).

و إذا ثبت ذلك، دلّ على أنّ الحقّ في الجهة الّتي فيها الطّائفة المحقّة.

سؤال:

پاسخ: خبر واحد آنها را دارد می گوید.

خب حالا بحث سر این است که ولی خب یک اشکالی اینجا هست آن این است که خود در خواستن ممکن است اخبار مختلف باشد. یکی این قول را انتخاب کرده باشد یکی خبر دیگر را انتخاب کرده باشد. دو تا خبری که ذاتا هر دو حجّیّت دارند و مخالف هم هستند. یکی بر طبق این فتوا داده است یکی بر طبق آن فتوا داده است. این را شما چه می گویید شم؟ می گوید این را بحث ما اینجا در مورد این است که خبر هایی که سنی ها گفته اند آنها به درد نمی خورد. اما در مورد این در بحث خبر واحد ما بحث کرده ایم به آنجا مراجعه کنید.

و أمّا على ما اخترته من القول في الأخبار المختلفة المرويّة من جهة الخاصّة،

که می شود هر دو اش را اخذ کرد،

فلا ينقض ذلك‏

آن قولی که ما انتخاب کردیم بحث اینجا ما را نقض نمی کند

لأنّ غرضنا في هذا المكان أن نبيّن أنّ الحقّ في الجهة الّتي فيها الطّائفة المحقّة دون الجهة الّتي خالفها، و إن كان حكم ما تختصّ به الطّائفة و الاختلاف الّتي بينها الحكم الّذي مضى الكلام عليه في باب الكلام في الأخبار،

حکم این اختلافاتی که بین طائفه هست بحثش را آنجا کردیم اینجا دیگر نمی خواهیم آن بحث را دنبال کنیم.

فلا تنافي بين القولين.

خب پس بنابراین در مورد اقوال خاصه اختلاف اقوال خاصه امثال اینها شما به آنجا مراجعه کنید. خب حالا همین بحثی که انجا مطرح کرده است را هم من بیاورم ببینید آنجا چه میگوید. ایشان آنجا هم همین بحثرا مطرح می کند می گوید که شما در خبرواحد خب یک شرایطی ایشان ذکر می کند می گوید به نظر من خبر واحد با این شرایط حجّت است و امثال اینها. اما ما اخطرته من المذهب، اگر خبر واحد نمی دانم از طریق اصحابنا القائلین بالامامه واردشود چه شود شرایط حجیّت خبر واحد را ذکر می کند. می گوید که دلیل این مطلب هم این است که اصحاب وقتی با هم دیگر بحثشان می شود اگر یکی خبر آورد که این شرایط را داشت افراد دیگر قبول می کنند و بحث تمام می شود. خب اینجا بعد از یک سری بحث هایی که اینجا مطرح می کند می گوید خب اگر این استدلال شما هست ممکن است طایفه یک عده شان یک قول را انتخاب کنند و یک عده شان یک قول دیگر را انتخاب کنند. اگر دلیل شما بر حجیت بر خبر واحد عمل طایفه هست به روایات، خب ممکن است یکی این را انتخاب کرده باشد یکی آن را انتخاب کرده باشد و هیچ کسی هم هم دیگر را به خاطر انتخاب یک قول تخطئه نمی کند. آن موالات و دوستی شان را به هم نمی زنندبه خاطر اینکه آن یک روایت انتخاب کرده است آن یک روایت دیگر را انتخاب کرده است. این فضایی که ایشان می چیند یک شبهه ای ایجاد می کند خب معنای این حرف این است که شما می گویید که حق به جهت های مختلفه باید باشد دیگر. هم آن کسی که روایت وجوب نماز جمعه را انتخاب کرده است باید حق باشد هم آن یکی باید حق باشددر حالی که خب مشهور بین شیعه هست که الحقّ لا یکون فی جهتین مختلفین. این مطلبی که انتخاب کردید با آن کلام معروفی که در طایفه معروف هست اینهابا هم دیگر چطوری جور در میآید. ایشان می گوید که این که ما می گوییم الحقّ لا یکون من جهتین مختلفین هست آن در جایی هست که آن گویندگان آن دوقول یکی شیعه باشد و یکی سنی باشد. شیعه ما می گوییم حق درباره شیعه هست آن سنی حق باهاش نیست. اما اگر هر دو قائل قول شیعه باشند می گوییم هر دو حق هستند. این کلامی که الحق لا یکون فی جهتین مختلفین مربوط به جاهایی هست که یکی شیعه باشد و یکی سنی. ببینید بحث اصلا چیست. حالا من عبارت را می خوانم

فإن قيل: هذا القول يؤدي إلى أن يكون‏ الحق‏ في‏ جهتين‏ مختلفتين إذا عملوا بخبرين مختلفين، و المعلوم من حال أئمتكم و شيوخكم خلاف ذلك

قيل له: المعلوم من ذلك أنه لا يكون الحق في جهتهم و جهة من خالفهم في الاعتقاد فأما أن يكون المعلوم أنه لا يكون الحق في جهتين إذا كان ذلك صادرا من خبرين مختلفين، فقد بينا أن المعلوم خلافه،

اصلا نه هر دو اینها حق هستند. حق هستند یعنی چه؟ یعنی حکم شرعی بر طبقشان هست. حکم ظاهری بر طبقشان هست. هم این حکم ظاهری دارد هم آن حکم ظاهری دارد. حق بر طبق هر دو هم هست. ولی نسبت به سنی ها این حکم شارع صادر نکرده است. چیز کرده اند با آن دستوری که شارع گفته بوده است بر طبق آن عمل کنند عمل نکرده اند فاسق هستند حالا ممکن است احیانا اگر خیلی مطلب جدی باشد کافر هم باشند. آن بحث اعتقادات بود انّ ما یکون ضالّا فاسقا کافرا هم در همین فضا است.

و الّذي يكشف عن ذلك أيضا أن من منع من العمل بخبر الواحد يقول: إن هاهنا أخبارا كثيرة لا ترجيح لبعضها على بعض، و الإنسان فيها مخير، فلو أن اثنين اختار كل واحد منهما العمل بواحد من الخبرين‏ أ ليس كانا يكونان مختلفين و قولهما حق على مذهب هذا القائل؟

کسی که قائل به تخییر هست می گوید هم می تواند این خبر را انتخاب کنی هم می توانی آن خبر را انتخاب کنی، خب یکی این قول را انتخاب کرد و یکی آن قول را انتخاب کرد. هر دو حق هستند دیگر. حق هستند یعنی چه؟ یعنی حکم ظاهری بر طبقش هست.

فكيف يدعي أن المعلوم خلاف ذلك؟

و يبين ذلك أيضا: أنه قد روي عن الصادق عليه السلام أنه سئل عن اختلاف أصحابه في المواقيت و غير ذلك؟ فقال عليه السلام: «أنا خالفت بينهم» [1]، فترك الإنكار لاختلافهم، ثم أضاف الاختلاف إلى أنه أمرهم به،

امر امام صادق است. پس بنابراین هر دو امر شرعی دارند.

فلو لا أن ذلك كان جائزا لما جاز ذلك عنه‏[[6]](#footnote-6)

حالا الآن وقت گذشته است من بقیه عبارت هایش را فردا می خوانم. بحث ایشان این است که می خواهد بگوید که نسبت به هرد و قول امر شرعی وجود دارد. این امر شرعی که وجود دارد امر واقعی که نیست. همانا مر ظاهریه حالا. بحث ایشان اصلا با آن فضای تخطئه و تصویب را که ایشان طرح می کند و بحث را دنبال می کند اصلا ربطی به آن بحثی که آقایان در مورد تخطئه و تصویب می کنند ندارد.

سؤال:

پاسخ: می گویند چون مشهور است دیگر انّ الحق لا یکون فی جهتین مختلفین. اجماع بر اینکه امامیه جزء مخطئه هستند نه جزو مصوبه. عبارت را ببینید این عبارت اولین کتاب اصولی مهم شیعه عدّه است دیگر. که وجود داردو اینها. و عرض کنم اولین که حالا می خواهیم بگوییم ذریعه شاید بعد از عدّه شروع شده است ولی شاید این قسمت هایش زودتر نوشته شده باشد.علی أیّ تقدیر غرض من این است که در کتابی مثل عدّه تخطئه و تصویب را این جور معنا می کند بنابراین شما از کجامی خواهید این مطلب را مطرح کنید که نمی دانم اجماع امامیه وجود دارد بر اینکه احکام مشترک است بین عالم و جاهل و امثال اینها. از این حرفها در این کلمات مطرح نیست. این بحث به ان سبکی که شما طرح می کنید اصلا مطرح نبوده است. البته شاید در بحث تخطئه و تصویب در کلمات سنی ها خیلی وقت ها لحنش شبیه لحن متأخرین هست ولی حالا من نمی خواهم وارد بحث تخطئه و تصویب در کلمات عامه بشوم. ولی غرض من این است که شیخ طوسی برداشتش از بحث تخطئه و تصویب این نحوی بود که عرض کردم.

بحث این است که آیاتمام مجتهدینی که قول های مختلف می دهند، همه این قول ها از جهت شارع حکمی بر طبقش هست یا نه. ایشان می گوید که بله. اصلا قائل به تصویب شده است نه قائل به تخطئه. به این معنا اصلا ما مصوبه هستیم چه کسی گفته است مخطئه؟ اصلا آن بحثی که آقایان مطرح می کنند را ایشان اصلا نیاورده اند. اینکه نسبت به حکم واقعی آیات غییر می کند یا خیر. حالا ادامه عبارت هایش را فردا می آورم مطلب روشن می شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. ( 2) هو أبو الحسن الكرخي. [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 3) هو أبو الحسن الكرخي. [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 4) راجع المصادر الواردة في هامش رقم( 2) صفحة 724. [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 3) انظر استدلال المصنّف في مبحث القياس في هذا الكتاب. [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 4) انظر: استدلال المصنّف في مبحث( خبر الواحد و أحكامه) صفحة 97. [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 1) منه عليه السلام. [↑](#footnote-ref-6)